

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard Woman

زن پیشواز

مهرزاد دشتبانی  
۲۳ مارچ ۲۰۱۸

## به یاد زنی که تنها یک شب عاشقانه به من بود!

رحیم (سر بازجوی ۲۰۹ و بازجوی سازمان پیکار) گفت جوجه گوش کن! "میدونی وظیفه من چی هست؟" من سکوت کردم. مدتی مکث کرد. زمان مرد. با فریاد دوباره گفت: "میدونی من اینجا چه کاره ام؟" بعد از مدتی سکوت با بی حوصلگی گفتم: "معلوم هست دیگه بازجو." گفت: "نه فقط بازجو احمق. وظیفه من این است که اگر بفهم کسی توانائی این رو داره که دو نفر رو چهار نفر کنه، بزارمش کنار دیوار. حالا میریم زیر زمین تا ببینم چکاره ای و جات کجاست." علیرضا معاون رحیم و پاسداری دیگه من را در طول ۲۰۹ تا آخر راهرو بردند. دری را باز کردند و رحیم با یک لگد به کمرم من را از پله های ۲۰۹ به اتاق شکنجه پرت کرد که از ده ها پله پرت شدم پائین. رفقاء به این می گفتند آسانسور ۲۰۹. من را به تختی بستند و باقی قضایا. بعد متوجه صدای دختری شدم. هم چشمم بسته بود و هم آنها مشغول من بودند. بعد از مدتی مرا باز کردند و قیونی کردند. و طبیعتاً بعد از مدتی آویزان کتف راستم در آمد و بیهوش شدم. فکر کنم دم ، دم های صبح بود که به هوش آمدم. آنها مشغول دخترک بودند. از او آدرس اسلحه های دیگر را می خواستند. قرار و خانه تیمی... و او با شکوه مقاومت کرده بود. به نظر می رسید به او تجاوز هم کرده بودند. مدتی بعد رحیم آمد داخل. به آنها گفت دختر را باز کنند تا راه برود تا دیالیز نشود. چند دقیقه سراغ من آمد و ناگهان به دستیارش گفت او را ولش کنند. کار او تمام هست. همین جور با من کلنجار می رفت و به علیرضا گفت این را هم ببرید بهداری پیش شیخ (شیخ اسلامی) وزیر بهداری زمان شاه و مسؤول بهداری ۲۰۹. ناگهان کسی آمد داخل و در گوش رحیم چیزی گفت. همه به عجله رفتند. دختر که از تخت باز بود و کاملاً خونی به طرف من آمد. گفت تا صبح بیهوش بودم. دست در جیب مانتویش کرد و خرمائی در آورد و بر لبان من گذاشت. گفتم من تشنه هستم خودت بخور. گفت: "نه تو باید مقاومت کنی. من کارم تمام هست." گفتم: "می تونی چشمبند منو بالا بزنی؟" زد. به چشمهایش نگاه کردم. آه دریا را در خود داشت. حدود ۲۰ سال. چهره و لهجه جنوبی و دیگر هیچ. ناگهان در باز شد. و هر دوی ما را به باد کتک گرفتند این بار هر دو بیهوش شدیم. دیگر او را ندیدم.

برای اولین بار بود که در روبه روی یک رفیق زن احساس کوچکی می کردم. درس قدرت و برابری را بار اول او به من داد. هرگز او را که معلمی بزرگ برآیم بود فراموش نخواهم کرد.  
یاد این رفیق گمنام در ۸ مارچ گرمی باد! رفقای زن ما اینچنین هستند... او، رزا، کارا، لیلا خالد، اما گلدمن و نیمی از جهان. یادشان گرمی باد در ۸ مارچ.

· März 9, 2018 Editor von



آزادی فوری دستگیرشدگان تظاهرات روز زن